

ملت تاتار: از اردوی زرین تا ولگا - اورال^۱

بهرام نوازی^۲

مرتضی نوازی^۳

چکیده:

یکی از ویژگی‌های آسیای مرکزی، وجود اقوام گوناگونی است که در طول تاریخ تأثیرهای متقابل فراوانی بر یکدیگر گذاشته‌اند. این اقوام گاهی به موجب تفاوت‌ها و اختلافات قومی، رو به درگیری آورده و برای دستیابی به قدرت سیاسی، نه تنها حیات سیاسی صحرائشینی سرزمین خویش، که تمدن‌های شهری کشورهای همسایه را نیز به تجزیه و سقوط کشانده‌اند. از این میان، تاتارها بازماندگانی از قبایل ترک به ویژه قبچاق‌هایی بودند که بخش اعظمی از ارتش مغول را تشکیل می‌دادند و در اوایل سده سیزدهم با لشکرکشی و سلطه بر سراسر آسیای مرکزی، امپراطوری خود را از شرق تا غرب عالم گسترانده و علاوه بر ایران و چین، روسیه را نیز به تصرف در آورده و از آنجا اروپا را دستخوش هجوم ساخته بودند. روسیه کنونی مرکز بخش غربی امپراتوری مغول بود که به «اردوی زرین» شهرت داشت. پس از افول امپراطوری مغول و حتی سقوط خان نشین قازان و تسلیم آن به روس‌ها، تاتارها گرفتار سرخوردگی شدید و متحمل فراز و نشیب‌های بسیاری شدند. اما هیچ‌گاه از تلاش برای حفظ بستگی‌ها و عناصر هویتی خود دست برنداشتند و برای بازگشت به عظمت گذشته و بازیابی هویت ملی ولگا-اورال و ایجاد همبستگی با تاتارهای مقیم سیبری و اروپای شرقی نیز اهتمام فراوانی به کار بستند. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که اگر تاتارها دارای خصوصیات یک ملت باشند، آیا قلمرو جغرافیایی آنها از اردوی زرین است و چگونه به سرزمین بزرگ‌تری به نام ولگا-اورال می‌اندیشند. در این مقاله، ضمن ریشه‌یابی تاتار و پیشینه تاریخی تاتارها و همچنین روابط آنان با همسایگان خود از جمله ایلخانان ایرانی به این سؤال پاسخ داده شده است که این پیشینه و ساختار جمعیتی و پراکندگی قومی تاتارها در روسیه و خارج از آن، چه نقشی را در آینده سیاست منطقه برعهده داشته است.

واژگان کلیدی: تاتار، امپراطوری مغول، ولگا، اورال، اردوی زرین، هویت ملی، هویت قومی.

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۲/۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۵/۲۹

info@navazeni.ir

۲. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

morteza@navazeni.ir

۳. کارشناس فناوری اطلاعات دانشگاه آزاد اسلامی - واحد قزوین

مقدمه

تاتارها عموماً ترک‌زبانانی هستند که امروزه در بسیاری از جوامع پراکنده از یکدیگر و در جمهوری تاتارستان در اطراف رود ولگا در میان جمهوری چوواش و باشقیرستان سکونت گزیده‌اند. مسلمانان بیشترین جمعیت آنان را به خود اختصاص داده‌اند و تاریخ آنان، شاهد هم‌سازگاری میان قومی و هم‌تنش و درگیری با همسایگان اسلاوی (روسی و اوکراینی) و ترک (باشقیری) و ترکیب ترک- فنلاندی (چوواش، اودمورت) بوده است. این مقاله تلاش می‌کند تا ضمن ریشه‌یابی تاتار و پیشینه تاریخی تاتارها به این سؤال پاسخ دهد که این پیشینه و ساختار جمعیتی و پراکندگی قومی تاتارها در روسیه و خارج از آن، چه نقشی را در آینده سیاست منطقه برعهده داشته است.

ریشه تاتارها

عنوان *تاتار* نه تنها در گویش بلکه در تعبیر و تعریف نیز مختلف آمده است. برخی آن را تاتار^۱، تَتار، تَتَر، تاتارلار^۲ و تارتار^۳ می‌خوانند. صرف‌نظر از روایت عهد عتیق که نسب تاتارها و مغول‌ها را به تاتارخان و مغول‌خان، از نسل ترک بن یافث بن نوح، - یافت در میان ترکان به ابولجه‌خان مشهور است - می‌رساند، (فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۴۷) برخی از محققان احتمال داده‌اند واژه تاتار از ترکیب واژه «تات» - فرودست، پست، رعیت، و در اصطلاح بیگانه و غیرخودی - و «ار» - مرد، مردم - ساخته شده است و چنین استنباط کرده‌اند که حدوداً مقارن ظهور اسلام، ترک‌ها این نام را نیز مانند خود «تات»، همواره با بار معنایی تحقیرآمیزی به برخی از اقوام غیرترک و حتی ترک که به سبب اختلاف قومی، سیاسی و مذهبی، «غیرخودی» و اغلب دشمن یا شورشی محسوب می‌شدند، اطلاق کرده باشند. (فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۲۰۵۹-۲۰۵۸) با این فرض، از آنجا که تعدادی از اقوام ترک، مانند تُغزُغزها، اویغورها، قیماق‌ها، قیچاق‌ها و حتی ترکمن‌های آق‌قوینلو و قراقوینلو، همگی «تاتار» خوانده شده‌اند، برخی از محققان احتمال داده‌اند «تاتار» نمی‌تواند نام قوم یا اقوام خاصی با زبان و نژاد یکسان باشد، بلکه همچون تات و عجم و

-
1. Tatar
 2. Tatarlar
 3. Tartars

بَرَبَر، در زمان‌های متفاوت به گروه‌های قومی گوناگون اطلاق شده است. (همانجا/گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۵۸-۲۵۷)

از آنجا که هجوم ویرانگر مغولان بر جهان اسلام و مسیحیت در قرون وسطی، به عذاب فراگیر الهی تعبیر شده بود و از نشانه‌های «دوران ضد مسیح» یا «آخرالزمان» به شمار می‌آمد، (همان، ۹۳/ راکه، ۱۳۵۳: ۷۷) و از سوی دیگر، چون کلمه تاتار اتفاقاً به واژه «تارتاروس» به معنای «جهنم» در اساطیر یونان شبیه بود، مبلغان مسیحی واژه «تارتار» را با مفهوم «جهنمی» یا «وحشی» از واژه تارتاروس ساختند و آن را برای مهاجمان و فاتحان مغولی به کار بردند. در نتیجه، به رغم تأکیده‌های بعدی همین مبلغان مبنی بر اینکه نام صحیح آنها «تاتار» است، در زبان‌های ایتالیایی، انگلیسی و فرانسوی واژه *تارتار* رواج یافت، اما در زبان‌های روسی، آلمانی و اروپای شرقی نام *تاتار* رایج‌تر است. (همان، ۶۶/ براون، ۱۳۵۶: ۲۹۳)

تبار و خاستگاه *تاتارها* نیز در میان افراد و منابع مختلف مورد اختلاف است. روس‌ها برای سده‌های متوالی از این عنوان به‌ویژه *تارتار* برای نام‌گذاری [تحقیر آمیز] مسلمانان ترک‌تبار ساکن بخش اروپایی روسیه استفاده می‌کردند. تارنمای رسمی جمهوری تاتارستان، در رویه‌ای مسالمت‌جویانه با روس‌ها و به خاطر پرهیز از یادآوری گذشته سراسر خشونت مغول‌ها، اصالت تاتارها را به طوایف بلغاری باز می‌گرداند که در سده‌های هشتم و نهم میلادی به اطراف دو رود ولگا و کاما، کوچ نموده و در آنجا اطراق کرده‌اند و بدون ارتباط با تاتارهای آسیایی، در اواخر سده نهم میلادی اولین دولت فئودالی شمال شرقی اروپا را نیز با همین عنوان دولت بلغاری ولگا-کاما تأسیس کردند و در سال ۹۲۲م. اسلام را به عنوان مذهب رسمی پذیرفته و ترویج کرده‌اند. (<http://tatar.ru>) به ادعای این تارنما، کرملین (قلعه) کنونی قازان، پایتخت جمهوری تاتارستان، نیز در سال ۱۱۷۷ میلادی به دست همین بلغارها ساخته شده است. اما هواداران بلغار که جنبش *بلغار/جدید*^۱ را پایه‌گذاری کرده‌اند، بسیار اندک‌اند و در آخرین سرشماری سال ۱۹۸۹م. تنها ۱۱۸ نفر در قازان، ملیت و زبان بومی خود را «بلغاری» ثبت کرده بودند. (Musina, 2007: 99)

فرهنگ اسلامیکا، تاتارها را برخی از اقوام صحرانورد آسیای شمالی و مرکزی معرفی می‌کند که همراه با اقوام مغول و ترک، تشکیل دهنده سپاه چنگیزخان و اخلافش در غرب آسیا و اروپا بوده‌اند. (<http://encyclopreiaislamica.com>) به عقیده بسیاری از محققان، تاتارها از جمله اقوام ترک بوده‌اند (فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۹۳-۷۶ و ۴۱-۳۹/چائویی، ۱۳۵۰: ۸۴-۸۳، ۵۴) که به دلیل اختلاط با مغولان، خصوصیات نژادی آنان را کسب کرده‌اند. از آن پس، تفکیک تاتارها و نقش تاریخی آنان به ویژه از مغولان، تقریباً ناممکن شده است؛ چنانکه در اشعار مولوی و سعدی نیز که هم زمان با فتنه مغول می‌زیسته‌اند، واژه تاتار برای مغول به کار رفته است. (مولوی، ۱۳۵۵: ص ۳۴/سعدی، ۱۳۷۷: ۱۱۴-۹۴) رشیدالدین فضل‌الله در این باره می‌نویسد:

در قدیم از مجموع اقوام اتراک صحرانشین مغول یک قوم بوده‌اند ... چون شکل و هیئت و لقب و لهجه و رسوم ایشان به یکدیگر نزدیک بوده، هر چند در قدیم اندک تفاوتی در لهجه و عادت داشته‌اند، و این زمان به جایی رسیده که اقوام ختای و جورچه و ننگیاس و اویغور و قیچاق و ترکمان و قارلوق و قلچ و جماعت اسیران و اقوام تأزیک که در میان مغول پرورده شده‌اند ایشان را نیز مغول می‌گویند و آن جماعت نیز جاه و منصب خود را مصلحت در آن دانند که خود را مغول گویند. پیش از این نیز به سبب قوت و شوکت تاتار همین قضیه بوده و بدین سبب هنوز در بلاد ختای و هند و سند و چین و ماچین و بلاد قرقیز و کلار و باشگرد و دشت قیچاق و ولایات شمال و اقوام اعراب و شام و مصر و مغرب تمامت اقوام اتراک را تاتار می‌گویند. (فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۷۸)

برخی دیگر نیز، تاتارها را اغلب از اقوام «تورانی زردپوست» یا از اقوام «اورال-آلتایی» دانسته‌اند، (پیرنیا، ۱۳۶۹: ۹/تاج بخش، ۱۳۷۶: ۱۸۴) و به گفته برخی دیگر، تاتارها و ترک‌ها از «تورانیان سفیدپوست» بوده‌اند. (همانجا) فرهنگ‌های مشهوری چون اسلامیکا، بریتانیکا، آمریکانا و ویکیپدیا نیز تاتارها را یک گروه قومی ترک‌تبار معرفی می‌کنند که در سده پنجم میلادی در بخش شمال شرقی صحرای گوبی در مغولستان زندگی می‌کردند و پس از شکست از سلسله ختانیان در قرن نهم، به سمت عرض‌های جنوبی‌تر، به ویژه به دشت قیچاق کوچ کرده‌اند.

از نظر چینی‌های سلسله چین نیز، تاتارهایی که از نیمه دوم قرن ششم از ارتفاعات آلتای (بین چین و مغولستان و سرزمین‌های آسیای مرکزی) در جهت شرق و شمال شرق به استپ‌های مغولستان، منچوری، شمال چین و نواحی جنوبی‌تر حاشیه جنوبی

سیبری مرکزی سرازیر شده بودند، بدون تفاوت با مغولان، همگی «تاتار» خوانده می‌شدند و به نسبت فاصله از مرز چین و پایین‌تر بودن سطح فرهنگی، به سه گروه تقسیم شده بودند: تاتارهای سفید یا «آق تاتار» در پشت دیوار چین که متمدن بودند، تاتارهای سیاه یا «قره تاتار» که در نواحی جنوبی مغولستان به صورت نیمه متمدن زندگی می‌کردند و چنگیزخان از آنان بود و تاتارهای غیرمتمدن که با شکار در جنگل‌های سیبری در نواحی شمالی مغولستان امرار معاش می‌کردند. تاتارها در سده‌های ۳-۴ میلادی همواره مجبور بودند شرایط سخت اقلیمی آسیای شمالی را تحمل کنند و کمبودهای ناشی از آن را با کوچ‌نشینی و حمله و غارت تمدن‌های بزرگ در منطقه آسیا و اروپا جبران نمایند (گروسه، ۱۳۶۵: ۳-۴) و فرمانروایان چین نیز برای مهار اقوام صحرانورد مجبور بودند نه تنها به دور خود دیوار عظیمی بنا کنند که قبایل آن سوی دیوار چین را نیز بر ضد یکدیگر تحریک کنند؛ (توین بی، ۱۳۶۸: ۵۶۷) چنانکه در پی کشته شدن قوتوله قاآن - خان بزرگ - آخرین فرمانروای خاقانی مغولان به دست تاتارهای بوئیرنور در ۱۱۶۱ م. و با به قدرت رسیدن تاتارها، فرمانروای چین در ۱۲۰۲ م. چند قبیله متحد مغولی را بر ضد تاتارها برانگیخت.

در همین سال بود که چنگیزخان به خونخواهی پدرش، یسوکای بهادر که به دست تاتارها کشته شده بود و نیز به سبب آنکه خود را وارث فرمانروایی قوتوله قاآن می‌دانست، همه قبایل رقیب را در سرزمین مغولستان سرکوب کرد و از تاتارها انتقام سختی گرفت. وی همچنین باقی آنان را در واحدهای مختلف قومی - نظامی خود تقسیم کرد و تاتارها را جلودار لشکر مغول کرد. در نتیجه، عده‌ای از این تاتارها از همان ابتدا در حکومت چنگیزخان و اخلافش، به مقام‌های بالا رسیدند. (فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۸۳-۸۴) به این ترتیب اگر تا این زمان شبهه‌ای درباره یگانگی ترکان، مغولان و تاتارها وجود داشت، پس از آنکه چنگیزخان در سال ۱۲۰۶ م. وحدت قبیله‌ای و قومی در مغولستان را به وجود آورد، تاتارها نیز مانند دیگر اقوام ترک با مغولان درآمیختند. تاتارها از این پس نیز همچون گذشته، به‌خاطر اصراری که بر زندگی صحرانیشینی و کوچ‌نشینی خود می‌کردند، سراسر منطقه از جمله روسیه را دستخوش غارت و ویرانی قرار دادند.

به نظر می‌رسد سه عامل اصلی موجب شد نام تاتار در میان اقوام و منابع گوناگون با نام مغول مترادف شود: ۱. پس از کشته شدن قوتوله قاآن به دست تاتارها، مغولان آوازه

خود را از دست دادند و نام تاتارها بر سر زبان‌ها افتاد. به طوری که بسیاری از اقوام دیگر نیز برای تفاخر می‌کوشیدند خود را به تاتارها منتسب کنند. ۲. پس از به قدرت رسیدن چنگیزخان نیز، تاتارها به خاطر دلاوری و جلوداری لشکر وی به شهرت بسزایی رسیدند. برای نمونه، جنگجویانی که از طرف چنگیزخان به منظور تعقیب خوارزمشاه در غرب خراسان مأمور شده بودند، در برخی منابع، «تاتارهای مغربی» خوانده می‌شدند. (ابن ابی الحدید، بی تا: ۲۲۶) ۳. در پی تسخیر اروپای شرقی به دست اخلاف چنگیزخان در نیمه دوم سده سیزدهم میلادی، کشیشان و مبلغانی با نامه‌هایی خطاب به «پادشاه و مردم تاتار» به دربار مغولان اعزام شدند، تا با ترویج مسیحیت در میان آنها که بیشتر شمن‌پرست و کافر بودند، غضب و احتمالاً حملات آنها را به سوی جهان اسلام منحرف کنند و از این راه، اروپا را از گزند آنان در امان نگه دارند. (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۰۵، ۹۴-۹۳)

دولت اردوی زرین

چنگیزخان در حیات خود، امپراطوری پهناور مغولی را بین چهار فرزندش جوچی، جغتای، اوگدای و تولوی تقسیم کرده بود. این چهار بخش هر یک /وردو، /ولوس یا ولایت نامیده می‌شد. سرزمین اصلی مغول نصیب تولوی شد که پیش از پدر درگذشت و پسرش، مُنگکه‌خان جای او را گرفت. به اوگتای مغولستان غربی، به جغتای سرزمین قراختائیان و بخش‌های شرقی آسیای مرکزی و به جوچی نیز سرزمین جنوب شرقی سیبری رسید. در زمامداری خان‌های بزرگی (خاخان، خاقان، قآن) چون اوگدای، قوبیلای و مُنگکه، یکپارچگی این امپراطوری مغولی حفظ شد. اما رفته رفته، سرزمین‌هایی که به اعضای خانواده خان‌ها تعلق گرفته بود، هر قدر که از مرکز دور می‌شد، در اختیار قدرت مطلقه شاهزادگانی فرو می‌افتاد که نیروی نظامی مستقلی در اختیار داشتند و آهنگ جدایی و تجزیه می‌زدند و به عنوان پایه‌ای برای تقسیمات بیشتر با عنوان خانات یا خان‌نشین عمل می‌کردند. (Bartold, 1964: 59-60)

سرزمینی که به جوچی، پسر بزرگ‌تر چنگیز رسیده بود؛ شامل سرزمین‌های منتهی‌الیه شرقی بود که بیشتر آن از کیالیگ و خوارزم شروع می‌شد و طبق وصیت چنگیز «تا جایی که سم اسبان تاتاری به آن می‌رسید» و یا باید به تصرف در می‌آمد، ادامه می‌یافت. اما بلافاصله پس از مرگ جوچی، همین ولایت جوچی نیز میان پسر

بزرگش، آورده و باتو تقسیم گردید. به پسر دوم جوچی، باتوخان، غربی‌ترین سرزمین‌های ولایت جوچی به ارث رسید که کوچک بود و بخش بزرگی از آن هنوز به کنترل کامل در نیامده بود. پس از انتقال پایتخت امپراطوری مغول به چین در زمان قوبیلای قاآن در سال ۱۲۶۰ م. دو اردوی مغولی در آسیای مرکزی باقی ماند که یکی «آلتین اردوی» یا اردوی زرین بود که باتوخان، پسر جوچی معروف به سایین خان آن را به پایتختی «سارای-باتو» بنیان نهاده بود و دیگری «آق اردو» یا اردوی سفید بود که آورده، برادر باتوخان آن را ایجاد کرده بود.

قدرت و قلمرو اردوی زرین که به خانات قبیچاق نیز مشهور بود از ماورالنهر تا کییف گسترده بود و نواحی قفقاز و جنوب روسیه تا کرانه‌های شمالی و شمال غربی دریای خزر و رود تِرک - که در گرجستان و قفقاز از مغرب به مشرق جاری است و به دریای خزر می‌ریزد- را نیز شامل می‌شد. العمری، تاریخ‌نویس عرب سده چهاردهم میلادی در توصیف سرزمین اردوی زرین به‌عنوان یک مجموعه، شهرها و استان‌هایی را نام برده است که عبارت بودند از: خوارزم، سیگناک، سیرام، یارکند، جند، سارای، مجار، آذک، آکجاکرمان، کافا، سوداک، ساکسین، اوکک، بلغار، دربند و همچنین مناطق سبیر، ایبر، باشقیر و چولیمان. (Tizengauzen, 1884: 236) «آلتین اردوی» یا اردوی زرین، یک ترکیبی ترکی است و معادل آن در زبان مغولی «سیر اردو» و در فارسی «خرگاه زرین» و در روسی «زولوتایا اوردو» است. به نوشته ابن بطوطه، مبنای این نام‌گذاری به روس‌ها باز می‌گردد که آراستن اردو و خرگاه شاهان و خان‌های حکومتی با اوراق و صفحات زرین را علت آن می‌دانستند و احتمال دیگری هم دارد که چادرها و اردوهای آنها به رنگ زرد که از نشانه‌های اقوام آسیای مرکزی شمرده می‌شد یا احتمال اینکه به منظور نشان دادن عظمت خویش چنین نامی بر خود نهاده باشند. (ابن‌بطوطه، ۱۳۸۴: ۳۳۲) اما اصطلاح «سیر اردو» ظاهراً از خود مغول‌ها بوده است، چرا که معادل آن، «خرگاه زرین»، در منابع فارسی همچون جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله وجود داشته و از روسی ترجمه نشده است. در قلمرو اردوی زرین، خط اویغوری و زبان ترکی قبیچاقی رونق بیشتری داشت و خط و زبان رسمی دولتی شناخته می‌شد. (<http://babur.org>) به این ترتیب عنصر ترکی یا قبیچاقی در منطقه‌ای وسیع، از مرزهای لهستان کنونی تا دامنه‌های رشته کوه‌های پامیر و از دریای سیاه تا سبیری گسترده شده بود.

اردوی زرین به مدت دو سده تا نیمه سده ۱۵ میلادی دوام یافت و در این مدت، امیرنشین‌های روسیه در سمت شمال و غرب را با جگزار خود کرده بودند. اردوی زرین در طول حیات سیاسی‌اش پیوسته با همسایگان خود در جنگ و کشمکش بود: با خان بزرگ مغول که از زمان قوبیلای قآن پایتخت را به چین انتقال داده بود، با قایدو پسر اوگدای که امپراتوری پهناوری برای خود در مغولستان و ترکستان بنا نهاده بود، با نوادگان جغتای و با ایلخانان در ایران. اردوی زرین در ازای کمکی که به هولاکو، پسر تولوی برای شکست خوارزمشاهیان و اسماعیلیان و تصرف بغداد در ۱۲۵۸ م. کرده بود، خواستار سرزمین‌های آران و آذربایجان بود؛ در حالی که هولاکو تن به این ادعا نمی‌داد و با تشکیل دولتی در ایران به مرکزیت مراغه و پس از آن تبریز، سرزمین‌های آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، بخش شرقی آسیای صغیر و بین‌النهرین را به قلمرو خود افزوده بود. در سال ۱۲۶۱ م. قوبیلای قآن، هولاکوخان را به‌عنوان حاکم این سرزمین‌ها شناخت و با اعطای عنوان «ایلخان» - به عبارت ترکی، خان مردم ایل و به عبارت مغولی، مطیع خان - به وی، نوعی خودمختاری در اداره حکومت ایلخانی اعطاء کرده بود. (Allsen, 1991: 226-227)

از این زمان، دشمنی میان دو خاندان جوچی و هولاکوخان شروع شد. فقدان دستورالعمل مشخصی از سوی چنگیزخان درباره خطوط مرزی میان حوزه‌های فرمانروایی پسرانش و همچنین تمایلات شخصی آنان برای استقلال، به علل اصلی جنگ‌های شدید میان آنان تبدیل شد. سلاطین مملوک مصر نیز به منظور جلوگیری از حملات بی‌امان هولاکوخان به دمشق، از در اتحاد با اردوی زرین برآمده بودند و در مقابل، پادشاهان مسیحی اروپایی نیز برای بازداشتن اردوی زرین از پیشروی در قلب اروپا، به تحریک ایلخانان ایرانی و دیگر قبایل مغولی می‌پرداختند. گرایش اردوی زرین به اسلام نیز از دیگر عوامل تشدید کننده این اختلافات بود. با وجودی که مردم برخی از نواحی این منطقه همچون بلغارها، خیلی پیش‌تر در سده ۱۰ میلادی مسلمان شده بودند، اما کوچ اقوام و جنگ‌های پی در پی سبب جانشینی قومی به جای قوم دیگر شده بود و این وضع تحولاتی نیز در اعتقادات دینی و ویژگی‌های قومی ساکنان منطقه پدید آورده بود. به‌طوری که رواج گرایش به اسلام در میان تاتارهای اردوی زرین را می‌توان در زمان برکه خان، برادر باتوخان دانست.

برکه، اولین حاکم ولایت جوچی بود که به آغوش اسلام درآمد و آن را با خلوص نیت در قلمرو خود تبلیغ کرد. اسلام برای برکه، نقش یک ابزار عقیدتی را نیز بازی می‌کرد تا وی بتواند همدردی مسلمانانی را که در سرزمین ایلخانان زندگی می‌کردند، برانگیزاند و حمایت و اتحاد سلطان مصر را به خود جلب کند. اوج این گرایش اسلامی در زمان محمد ازبک خان به وقوع پیوست (آکینر، ۱۳۶۷: ۵۷/ ابن بطوطه، ۱۳۸۴: ۳۸۲-۳۸۱) که به نوشته ابن بطوطه کشوری بزرگ و نیروی بسیار داشت و با دشمنان خدا همواره در حال جهاد بود. (همانجا) به همین خاطر بود که لشکرکشی میان اردوی زرین و ایلخانان ایرانی در طول تقریباً یکصد سال (۱۳۵۷-۱۲۶۲م.) ادامه یافت و در نتیجه هیچ‌یک از این دو دولت نتوانستند به پیشروی‌شان در غرب ادامه دهند و انسجام درونی خود را حفظ نمایند.

گرچه در زمان توختامیش خان، عظمت اردوی زرین مجدداً به اوج خود رسید و علاوه بر مطیع شدن شاهزادگان روسی و تصرف مسکو، اردوی سفید نیز با اردوی زرین ادغام شد و دولت بزرگی در سال ۱۳۸۲ میلادی ایجاد شد، اما قدرت این خان قبیچاق نیز دیری نپایید و از سال ۱۴۰۶ میلادی که به دست رقیبان خود کشته شد، قلمرو دولت اردوی زرین به گونه‌ای تجزیه شد که سرانجام آن پیدایش خانات «قرم» (کریمه)، «هشترخان» (آستراخان) و «قازان» بود. در ادامه همین روند تضعیف اردوی زرین بود که دولت مسکو در زمان ایوان سوم، معروف به ایوان کبیر (۱۵۰۵-۱۴۶۲ ق.) در سال ۱۴۸۰ میلادی به استقلال خود دست یافت. در سال ۱۵۰۲ نیز لشکرکشی مونقولی گیرای، خان کریمه به سارای و تصرف آن، به کار دولت اردوی زرین پایان داد و قلمرو این دولت در غرب میان سه خان نشین قرم و قازان و هشترخان تقسیم شد. در نهایت نیز ایوان چهارم، معروف به ایوان مخوف، (۱۵۸۴-۱۵۴۷) قازان و هشترخان را به ترتیب در سال‌های ۱۵۵۲ و ۱۵۵۶ به تصرف درآورد.

با وجودی که همه سرزمین اردوی زرین به دست دولت روسیه تزاری افتاد و اکنون جزو خاک فدراسیون روسیه است که از آن جمهوری‌های متعددی پدید آمده است، اما واژه تاتار همچنان بر قبایل ترک ساکن نواحی ولگا - اورال به‌عنوان تجسم اصلی اردوی زرین باقی مانده است. (<http://encyclopediainislamica.com>)

ملت تاتارهای ولگا-اورال

جامعه قومی تاتار از یک ساختار درونی پیچیده‌ای برخوردار است که به دلایلی از جمله پراکندگی تاتارها مطالعه جامعی بر روی این گروه‌ها و تفاوت‌های قومی فرهنگی آنها صورت نگرفته است.

همان طور که در بخش گذشته دیدیم به خاطر پیشینه تاریخی طلایی امپراطوری مغول و همبستگی سیاسی، فرهنگی و زبانی تاتارها با مغولان، برای مدت‌های طولانی در روسیه و اروپای غربی همه مردم ترک‌زبان و حتی برخی که ترک هم نبودند تاتار نامیده می‌شدند و این باعث شده بود یک رویه تاریخ‌نویسی از عبارت «تاتارها» با کاربرد گسترده به وجود آید.

منابع ایرانی نیز با این رویه همساز بودند و تاتارها را مترادف با ترک‌ها و بخشی از آنها معرفی می‌کردند. اما از اوایل سده بیستم، عنوان «تاتارها» با تعبیری جدید و به‌عنوان یک واژه مشخص برای معرفی جمعیت ترک‌زبان منطقه ولگا-اورال، کریمه، سیبری غربی و جمعیت ترک-مسلمان لیتوانی که زبان بومی خود را از دست داده بود، به کار برده شده است. بارتولد که در اوایل سده بیستم موجودیت مردمی با عنوان «تاتارها» را مورد بررسی قرار داده بود، نام‌گذاری مفهوم «ملت تاتار» را برای تقریباً همه گروه‌های تاتار در داخل مرزهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ممکن می‌دانست. (Bartold, 1965: 560)

پیش از سده هیجدهم جمعیت تاتار شروع به جابه‌جایی از منطقه تاریخی قومی ولگا - اورال کرد و در سرزمین‌های مجاور از جمله در مناطق مسکونی تاتارهای سیبری و آستراخان سکونت یافت و تماس نزدیک قومی - فرهنگی با جمعیت ترک‌زبان محلی را به‌طور فعال برقرار نمود. به همین دلیل، برای شناخت این ساختار قومی جامعه تاتاری لازم است در ابتدا رابطه همه گروه‌های با مشخصه قومی «تاتارها» را از یکدیگر مشخص نمائیم و ماهیت قومیت را در پس مفهوم «ملت تاتار» آشکار کنیم.

تا پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، چندین گروه قومی سرزمینی تاتار با عناوین ولگا، سیبری، آستراخان، کریمه، لیتوانی و بودژاک شناخته شده بود. اما این طبقه‌بندی بر پایه تفاوت جغرافیائی جامعه قومی تاتاری بود. با وجود آنکه برخی تمایل دارند این گروه‌ها را به‌عنوان اقوام متفاوت از یکدیگر بشناسند، (Narody/ Tomilov 1958: 23) نقطه‌نظر دیگری از یکپارچگی برخی از این گروه‌ها (تاتارهای Valeev /1992; 1996)

سیبری و آستراخان) با تاتارهای ولگا-اورال در قالب یک جامعه واحد آن هم از اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم حکایت دارد. / (Khasonov 1993/Tumasheva 1977/ Iskhakov/1976: 233-235)

در درون چارچوب جامعه تاتاری می‌توان دو قوم و دو گروه قومی را که از همان اردوی زرین نشأت گرفته است، اما در طول زمان، تاریخ قومی متفاوتی را سپری کرده است، شناسایی نمود. این دو، تاتار کریمه و ملت تاتار هستند که پس از عبور از چندین مرحله دگرگونی قومی، در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، ویژگی‌های قومی متفاوتی یافته‌اند. تا پیش از انقلاب اکتبر تاتارهای کریمه خود را به‌عنوان یک قوم جدا به‌شمار می‌آوردند، (Bochagov, 1932: 33-35, 98) چرا که زبان آنها متفاوت و زندگی فرهنگی روزمره آنها نیز کاملاً متمایز بود. (Bashakov, 1960: 234-50) اما همین قوم، در سال ۱۹۱۷م. یک حرکت ملی را به راه انداخت که منجر به ایجاد «جمهوری خلق کریمه» (Vozgrin, 1992: 394-95) و در پی آن تأسیس «جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی کریمه» در سال ۱۹۲۱م. شد و این نشان می‌دهد که یک قوم چگونه به یک ملت تبدیل می‌شود.

اما پیچیدگی بیشتر درباره رابطه میان تاتارهای آستراخان و سیبری و ولگا- اورالز و همه اینها با ملت تاتار است. منابع تاریخی- قوم شناسی نشان می‌دهد حداکثر تا اواخر سده نوزدهم، تاتارهای آستراخان برای انسجام با تاتارهای ولگا-اورالز در یک جامعه قومی واحد تلاش می‌کردند. (Astrakhanskies, 1992) جلوه این فرایندها، همانندسازی تاتارهای آستراخانی در یک ملت بود که با عنوان «تاتارها» معرفی می‌شد. فرایند عمده این انسجام با آمیختگی قومی گروه‌های گوناگون استان آستراخان و با تغییر عوامل فرهنگی - زبانی جمعیت تاتار محلی و تازه رسیدگان همراه شده بود. این فرایندها منجر به همانندسازی لایه‌ای از فرهنگ تاتاری در منطقه‌ای به درازای دره‌های پایینی رود ولگا از سوی جمعیت تاتار محلی گردید که با مرحله توسعه ملی همراه بود. همزمان، تاتارهای تازه رسیده ولگا- اورالز نیز تحت تأثیر قابل توجه جمعیت تاتار محلی قرار گرفتند. (Ibid.: 5-33; Arslanov, 1980)

با این حال، انسجام قومی گروه‌های مختلف تاتارهای آستراخان تا دهه‌های نخستین سده بیستم هنوز کامل نشده بود و حتی فرایندهای پیوستگی قومی میان تاتارهای یورتز و ولگا- اورالز نیز باقی مانده بود. روابط متقابل قومی بین تاتارهای سیبری و آن

دسته از تاتارهای ولگا - اورالز که به غرب سیبری مهاجرت کردند منجر به تغییری مهم در فرهنگ سنتی گروه‌های محلی شد.

در نتیجه این فرایندها، نخستین هویت دینی به‌عنوان «مسلمانان» در میان تاتارهای سیبری و تاتارهای ولگا- اورالز منتشر شد. از این پس ، عبارت «تاتارها» همراه با آن و در شرایط غرب سیبری به صورت یک ویژگی ترکیبی رایج گردید.

ماهیت سلسله مراتبی خودآگاهی تاتارهای محلی تا اوایل سده بیستم دست نخورده باقی مانده بود، اما گسترش یک لایه ملی- مشترک فرهنگی در میان تاتارهای سیبری در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم با تغییراتی در فرهنگ سنتی و شیوه‌های گفتگوی محلی همراه شد که در نهایت به انسجام عبارت واحد «تاتارها» در میان جمعیت تاتار غرب سیبری منجر گردید.

جدول شماره ۱: جامعه قومی تاتار

گروه‌های قومی		اقوام	
تاتارهای لیتوانی	تاتارهای بودژاک	تاتارهای کریمه (ملت تاتار کریمه)	ملت تاتار
گروه‌های قومی سرزمینی			
تاتارهای سیبری		تاتارهای آستراخان	تاتارهای ولگا- اورالز
جامعه زیرایمانی		زیرقوم‌ها	
کرشین	تاتارهای میشارها	تاتارهای قاسمف	تاتارهای قازان
گروه‌های قوم شناختی			
کرشین	تاتارها- میشارها	تاتارهای قاسمف	تاتارهای قازان
قازان - تاتار	شمال	آیماق سفید	مرکزی
الابوگا	جنوب	آیماق سیاه	تپتیارو - باشقیر
ناگایباق	لیامبیر	زیپونز سیاه	جنوب شرقی
مل کییف	سیس- اورالز	باستان	پرمیان
چیستوپول			چیتسا
			ایچکین

Source: Iskhakov, 2007: 10

ملت تاتار از طریق «همبستگی» سه جامعه قومی تاتارهای ولگا-اورالز، سیبری و آستراخان شکل گرفت و تاتارهای منطقه ولگا-اورالز به خاطر تعداد زیاد و سطح پیشرفته سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان، قوم هدایت‌گر این ملت بوده‌اند و از همین رو، آن را هسته ملت تاتار دانسته‌اند. (Iskhakov, 2007: 13) ملت تاتار از یک پیکره سلسله مراتبی برخوردار است که در اولین سطح جوامع قومی سازنده این ملت، سه گروه قومی سرزمینی تاتارهای ولگا-اورالز، آستراخان و سیبری قرار دارند. در سطح دوم این سلسله مراتب نیز به ترتیب جوامع قومی داخلی هر یک از این سه گروه جای گرفته‌اند.

در سطح بعدی ساختار سلسله مراتب قومی هسته ملت تاتار، سه زیربخش قومی اصلی یا زیرقوم از تاتارهای ولگا-اورالز با عنوان: تاتارهای قازان، میشارها و تاتارهای قاسمف از یکدیگر قابل تشخیص است. میشارها با لهجه غربی زبان بومی تاتاری صحبت می‌کنند و تاتارهای قازان با لهجه مرکزی صحبت می‌کنند. نحوه صحبت کردن تاتارهای قاسمف نیز در تغییر میان دو لهجه بالا است. جامعه کرشن یک جامعه مسیحی شده تاتاری است که به خاطر مشترکات بسیاری که در درون جدول ساختار قومی تاتارهای ولگا-اورالز دارد، در این مجموعه واقع می‌شود، اما به لحاظ تفاوت فرهنگ مذهبی با تاتارهای مسلمان به دشواری در این چارچوب قرار می‌گیرد.

جمعیت تاتار ساکن در غرب رودهای کاما و ولگا که یک منطقه قومی- فرهنگی واحدی را تشکیل داده است، یک گروه قوم‌شناسی مرکزی تاتارهای قازان است و از نظر تعداد، بزرگ‌ترین (بیش از نیم میلیون نفر در اواسط سده نوزدهم) و قدیمی‌ترین بخش زیرقومی تاتارهای قازان را نمایندگی می‌کند و سابقه آن به دست‌کم نخستین خان‌نشین قازان بر می‌گردد. وروبیف یک گروه قوم‌شناسی چپتسایی را نیز در درون هیئت تاتارهای قازانی شناسایی کرده است. (Tatary Srednego, 44-45) که به منطقه قوم‌شناسی چپتسا مربوط می‌شود و از نظر تعداد، اندک و در اوایل سده بیستم نزدیک به بیست و چهار هزار نفر بوده است. یافته‌های تاریخی، اجداد تاتارهای چپتسا را به‌عنوان بخشی از ترکیب گروه مرکزی تا اواسط سده پانزدهم معرفی می‌کند. اما حداکثر از این تاریخ به بعد آنها جدا شده و راه مستقلی را برای خود درپیش گرفتند. قبیچاق‌ها در سطح فوقانی تاتارهای چپتسا قرار داشتند، در حالی که در سطح پایینی آنان بسر می‌انجامیدند. گروهی از بلغارتبارها که با اودمورت‌های جنوب آمیخته شده بودند - قرار می‌گرفتند.

سه گروه تپتیارو - باشقیر، ایچکین و جنوب شرقی از نظر قومی، جزو تاتارهای قازان، اما از نظر فرهنگی آمیخته به‌شمار می‌روند. شکل‌گیری آنها از نظر تاریخی در نتیجه مهاجرت تاتارهای قازان از ناحیه میانی رود ولگا در سده‌های شانزدهم - هیجدهم بوده است. از نظر تعداد، بزرگ‌ترین گروه تاتارهای سرزمین مجاور دامنه غربی کوه‌های اورال که در ترکیب تاتارهای قازان وارد شده‌اند تپتیارها هستند که پیش از این یک گروه قومی متمایزی بوده‌اند. (Iskhakov, 1979: 29-42) نمایندگان این گروه در مناطق شمال غربی سرزمین مجاور دامنه غربی کوه‌های اورال که در بیشتر این بخش‌ها سکونت دارند، با یک گروه قومی دیگری به نام باشقیرها ارتباط بسیار نزدیکی داشتند. در واقع، دومین گروه قوم‌شناسی پرجمعیت در ترکیب تاتارهای قازان (دویست و چهل هزار نفر در اواسط سده نوزدهم) را باید تپتیارو-باشقیر نامید. در میان گروه‌های قوم‌شناسی تاتار قازان، تاتارهای ایچکین هم هستند که به‌خاطر خود-خواندگی محلی، به اتسکنار مشهور شده‌اند. در ساختار زیرقوم تاتارهای قازان یک گروه دیگری نیز هست که با وجود اینکه به‌طور کامل رشد نکرده‌اند، اما سومین واحد بزرگ قوم‌شناسی در ساختار زیرقوم‌های تاتارهای قازان است و وروبیف آن را گروه جنوب شرقی نامیده است. (Tatary Srednego, 41)

گروه ولگای میانی سال‌ها پس از دیگر گروه‌های قوم‌شناسی میشار در سده هفدهم و هیجدهم شکل گرفت و تحت تأثیر بسیاری از تاتارهای قازان باقی ماند. میشارهای سیس-اورالز با اینکه بسیاری از مشخصه‌های فرهنگی-زبانی خود را از دست داده بودند در ساختار تاتارهای ولگا-اورالز جایگاه ویژه‌ای را به دست آورده‌اند. اینها با وجودی که مردم لشکری با درجه متوسط بودند، اما خودآگاهی قومی خود را تا سال‌های مدیدی حفظ کردند.

تاتارهای قاسمف آشکارا خودشان را از میشارهای همسایه جدا می‌دانند؛ هم از نظر زبانی (شیوه صحبت قاسمف در مجموع به لهجه میانی تعلق دارد)، و هم در فرهنگ و زندگی روزمره. (Sharifullina, 1991) به همین دلیل، تاتارهای قاسمف، صرف نظر از تعداد اندک‌شان (چهار هزار و پانصد نفر در اوایل سده بیستم)، بر پایه تضادهای درون‌گروهی و همچنین مؤلفه‌های مشخصی از فرهنگ سنتی خود، زیربخش‌های قوم‌شناسی خاص خود را داشتند.

توجه به گروه‌های قوم‌شناسی در درون ترکیب تاتارهای مسیحی‌شده (کرشین)، ما را به این نتیجه می‌رساند که از آنجا که تاتارهای مسیحی شده مرتبط با کرشین از سرزمین پیوسته‌ای برخوردار نبوده‌اند و در مناطق پراکنده از هم در درون زیرمجموعه‌های تاتار قازان و مختلط سکونت داشته‌اند، در چنین وضعیتی همبستگی مشخصی میان طبقات قومی- فرهنگی تاتارهای کرشین و مسلمان به طور الزامی پدید آمده است. به عبارت دیگر، تاتارهای مسیحی‌شده پیش از آنکه مسیحی شوند، عمدتاً جزو جمعیت تاتاری بودند و به دلیل زندگی طولانی در کنار تاتارهای مسلمان در معرض تأثیر شدید آنها قرار گرفته‌اند. در پی آزادی مذهبی که در سال ۱۹۰۵ م. از سوی تزار نیکلای دوم اعطاء گردید، تقریباً نیمی از کرشین به اسلام بازگشتند و در نتیجه موجب تقویت نزدیکی گروه‌های تاتار مسلمان و تاتار مسیحی شد. پنج گروه قوم‌شناسی تاتار- قازان، الابوگا، ناگایباق، مالکیف و چیستوپول در درون ترکیب جامعه زیرایمانی تاتارهای مسیحی‌شده وجود دارد که سه گروه اول با تاتارهای قازان و دو گروه آخر هم با میشارها شباهت قابل توجهی دارند. تاتارهای مسیحی در دهه ۱۹۲۰ م. که برای آخرین بار زیر سرفصل «کرشین» ثبت شدند، ۴/۸ درصد (تقریباً یکصد و بیست هزار نفر) را در ترکیب تاتارهای ولگا- اورال تشکیل می‌دادند. ناگایباق‌ها هم طبق سرشماری سال ۱۹۲۶ م. با یازده هزار و دویست نفر به‌طور جداگانه شمارش شدند. تعداد کرشین مالکیف هم طبق همان سرشماری تقریباً هفت هزار و چهارصد نفر بود. محاسبه جمعیت گروه‌های دیگر به‌خاطر نامعلوم بودن برخی مؤلفه‌های قومی - فرهنگی آنان تا اندازه‌ای دشوار است. در هر صورت، بر اساس مؤلفه‌های جمعیتی، گروه تاتار قازان در میان تاتارهای مسیحی‌شده، مهم‌ترین بخش را تشکیل می‌دهد.

تاتارهای آستراخان به صورت سنتی به نام‌های تاتارهای یورت و قارغاش معروف بوده‌اند. طبق یک رویه تاریخ‌نگاری، ریشه هر دو گروه نوگای است. اما طبق شاخه دیگر تاریخ‌نگاری، تاتارهای یورت به بازماندگان جمعیتی از دوره خان‌نشین آستراخان مرتبط می‌شود که نمی‌توان آن را فقط به نوگای منحصر کرد. تفاوت مهم میان گروه‌های مورد مطالعه در این است که تاتارهای یورت در نیمه دوم سده شانزدهم نیمه صحرانشین بودند. (یک بخش از یورت در سده شانزدهم در آستراخان سکونت کم و بیش دائمی را برگزید). در مقابل، تاتارهای قارغاش تا اوایل سده بیستم به‌صورت ایلی زندگی می‌کردند. قارغاش، در گذشته از نظر نمادهای فرهنگی و زندگی روزمره، با تاتارهای

یورت تفاوت آشکاری داشت. (Aleksandrov, 1899; Piatnitski, 1930: 155-69). تحقیقات سال‌های اخیر نشان می‌دهد که تاتارهای یورت -ظاهراً از سده هیجدهم میلادی- شامل تعدادی گروه (تاتارهای قوندروف، تاتارهای بسائول و گروه‌های دیگری که گروه "تاتارهای آلبوگات" از آن ناشی می‌شد.) بودند که از نظر قومی ارتباط اصیلی با آن ندارند. آنها ریشه نوگایی دارند، اما در میان‌شان افرادی وجود دارد که از ترکیب قزاق و ترکمن هستند.

در دهه ۱۹۲۰م. وقتی استالین درصدد تحکیم قدرت و انسجام «اتحاد» جماهیر به جای جمهوری‌های «خودمختار» برآمد، تاتارها که تعدادشان اندکی بیش از یک میلیون نفر بود از نظر معیارهای جمعیتی واجد صلاحیت برای دریافت وضعیت پرمرزیت و پرقدرت جمهوری متحد شدند. اما در تقسیم‌بندی جمهوری‌های متحد، ملاحظات جغرافیایی و سیاسی نیز باید مورد توجه قرار می‌گرفت، چراکه سرزمین تاتارها با فاصله زیادی از مرزهای روسیه در مرکز این کشور واقع شده بود و امکان نداشت که با درخواست میرسعید سلطان - گالییف، رهبر حزب کمونیست تاتارها که خود را «کمونیست ملی» می‌نامید، موافقت به عمل آید. از همین رو، درخواست وی مبنی بر استقرار جمهوری متحد برای تاتارستان رنجش استالین را برانگیخت و به زندانی شدن وی منجر گردید.

اگرچه عامل جمعیتی نتوانست سرنوشت این جمهوری را تعیین کند، اما تاریخ جمهوری و روابط آن با فدراسیون روسیه، از راه‌های گوناگون بر سیاست‌های فرهنگی و جمعیتی تأثیر گذاشته است. تاتارها که تعدادشان در اواخر سده بیستم میلادی به بیش از ۱۰ میلیون نفر در سراسر جهان می‌رسید و بیشتر از ۶/۶ میلیون نفر از آنها تنها در سرزمین‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق زندگی می‌کردند، دومین گروه قومی این کشور را پس از روس‌ها تشکیل می‌دادند.

از این میان ۵/۵ میلیون نفر در فدراسیون روسیه کنونی اقامت دارند و اندکی بیش از ۱/۷ میلیون نفر نیز در سرزمین جمهوری تاتارستان به سر می‌برند. (بنگریدبه جدول شماره ۲) باینکه تمایل تاتارها برای بازگشت به سرزمین خود این نسبت را در دهه ۱۹۹۰ م. اندکی تغییر داده است، اما همچنان بسیاری از تاتارها در خارج از جمهوری خود زندگی می‌کنند.

جدول شماره ۲: تاتارهای مقیم فدراسیون روسیه

تعداد	مناطق	تعداد	جمهوری ها
۹۷/۷۰۰	هنتی - مانسیسکی	۱/۷۶۵/۴۰۰	تاتارستان
۴/۴۰۰	بوروات	۱/۱۲۰/۷۰۰	باشقیرستان
۲/۷۰۰	ادیگیسکی	۱۱۰/۵۰۰	اودمورتیا
۲/۵۰۰	کاراچو-چرکسکی	۴۷/۳۰۰	مرداو
۱/۵۰۰	کومی-پرمیسکی	۳۵/۷۰۰	چوواش
۸۰۰	تایمیرسکی	۲۶/۰۰۰	کمی
۵۰۰	کریکسکی	۲۶/۰۰۰	ماری
۵۰۰	ننتسکی	۱۷/۵۰۰	ساخا
۴۰۰	التایسکی	۱۰/۵۰۰	بوریاتیا
تعداد	شهرها	۵/۵۰۰	داغستان
۴۴/۰۰۰	سنت پیترزبورگ	۵/۱۰۰	چچن
۱۵۷/۴۰۰	مسکو	۲/۳۰۰	کاباردین-بالکار
۵/۵۵۲/۱۰۰	سراسر فدراسیون روسیه	۱/۳۰۰	کالمیک
		۱/۱۰۰	توا

Source: <http://kcn.ru>

مسائل جمعیتی و پراکندگی آن، موجب حساسیت ویژه تعاریف زیرگروه‌های تاتار شده است. تاتارهای «کریمه»، «ولگا» (یا قازان) و «سیبری» را شاید بتوان از لحاظ زبانی و قومی به‌عنوان زیرگروه‌های اصلی انتخاب کرد، اما این واژگان جغرافیایی وقتی به موضوع تشخیص تاتارهای مسلمان از تاتارهای مسیحی (کرشین) می‌رسد، موجب پیچیدگی بیشتری در هویت آنان می‌شود.

از نظر رافائل حکیم اف مشاور مینتیمیر شاییمی اف رئیس جمهور سابق تاتارستان، هر گونه تلاش برای تقسیم مردم تاتار به عناوین و عبارتهای مختلف، یک اقدام سیاسی مسکومحور برای کم اهمیت نشان دادن اکثریت تاتارهای (ولگا) در جمهوری تاتارستان به شمار می‌رود. (Khakimov, 2002: 1-47)

نتیجه

منابع و دیدگاه‌های مختلف درباره ریشه و تبار تاتاری در روسیه، دستیابی به یک نظر واحد در این باره را دشوار ساخته است. خودآگاهی‌های قومی وحدت‌بخش از یک سو و سیاست‌های دولتی تفرقه افکنانه اتحاد شوروی سابق و فدراسیون روسیه کنونی از سوی دیگر نیز بر دشواری این موضوع افزوده است. با این حال یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد تاتارها به‌عنوان بخشی از ترک‌ها و همچون هر قوم دیگری، از یک تاریخ پر فراز و نشیب برخوردار بوده‌اند و در مدت بیش از ۱۰ سده تاریخ پویای خود، پا را از محدوده سنتی در دشت قبیچاق فراتر گذاشته و تا جایی که اسپانسان می‌تاختند در غرب تا نزدیک قلب اروپا، در شرق در سراسر چین، در جنوب تا خلیج فارس و در شمال، بخش‌های وسیعی از روسیه را به تصرف خود درآوردند.

با این حال چندی نگذشت و در مدت ۳ سده حکمرانی خود، از سنت کوچ‌نشینی، بت‌پرستی و جنگ و سلطه‌جویی دست شسته و به تمدن شهری، گرایش به اسلام و زندگی مسالمت‌آمیز و اختلاط با اقوام و جوامع دیگر روی آوردند. وجود این خاطره تاریخی در ذهنیت تاتارها و پراکندگی آنها در میان جمهوری‌ها و استان‌های مختلف فدراسیون روسیه و دیگر ملل اروپای شرقی، این تمایل را در میان آنان پدید آورده است که همچون دیگر مللی که با تلاش و همت جدی توانستند به استقلال ملی و تعیین سرنوشت خود دست یابند، بتوانند به دور هسته اصلی این اقوام پراکنده یعنی تاتارهای قازانی گرد آمده و با تقویت خودآگاهانه هویت مردم به انتظار فرصت مناسب و آماده شدن شرایط داخلی و بین‌المللی بنشینند و امیدوار باشند از طریق اتحاد با یکدیگر هویت ملی و سیاسی‌ای با عنوان تاتار ولگا- اورال تشکیل دهند.

منابع و مأخذ:

- آکینر، شیرین، (۱۳۶۷)، **اقوام مسلمان اتحاد شوروی**، ترجمه: محمدحسین آریا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن ابی الحدید، (بی تا)، **شرح نهج البلاغه**، ج. ۸، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: ۱۹۶۷-۱۹۶۵.
- ابن بطوطه، محمدبن ابراهیم، (۱۳۸۴)، **رحلات**، بیروت: دارصادر.
- براون، ادوارد گرانویل، (۱۳۵۶)، **تاریخ ادبی ایران**، از قدیم ترین روزگار تا زمان فردوسی، ج ۱، ترجمه و تحشیه و تعلیق: علی پاشا صالح، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۶۹)، **ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم**، ج ۱، تهران: انتشارات شرکت مطبوعات.
- تاجبخش احمد، (۱۳۷۶)، **نژاد و تبعیض نژادی**، تهران: انتشارات نوید شیراز.
- توین بی، آرنولد جوزف، (۱۳۶۸)، **تاریخ تمدن: تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر**، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی.
- چائویی، شه یوان، (۱۳۵۰)، **تاریخ سری مغولان**، ترجمه از مغولی به فرانسوی: پل پلیو و ترجمه فارسی: شیرین بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راکه، ویلتس ایگور دو، (۱۳۵۳)، **سفیران پاپ به دربار خانان مغول**، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ساندرز، جان جوزف، (۱۳۶۱)، **تاریخ فتوحات مغول**، ترجمه: ابوالقاسم حالت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۷۷)، **گلستان سعدی**، چاپ غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- فضل الله همدانی، رشیدالدین، (۱۳۷۳)، **جامع التواریخ**، ج ۱ و ۳، تصحیح و تحشیه: محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۴۷)، **زین الاخبار**، چاپ عبدالحی حبیبی، چاپ افست تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- گروسه، رنه، (۱۳۶۵)، **امپراطوری صحرانوردان**، ترجمه: عبدالحسین میکده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، (۱۳۵۵)، **کلیات شمس یا دیوان کبیر**، ج ۶، چاپ بدیع الزمان فروزانفر، تهران.

- Allsen, T. T., (1991), **Changing Forms of Legitimation in Mongol Iran. In: Rulers from the Steppe. State Formation on the Eurasian Periphery.** Vol. 2: Nomads: Masters of the Eurasian Steppe, Los Angeles,
- Arslanov L. Sh., (1980), **Formirovanie i razvitie ostrovnykh iazykov (na materiale tiurkshikh iazykov I dialektov Volgogradskoi, Astrakhanskoi Oblastei i Stavropol'skogo kraia i Kalmyksskoi ASSR)**, Doctor of philological Science dissertation, Elabuga,
- Astrakhanskii tatar, (1992), Kazan,
- Bartold V.V., (1965), "Tatary", in **Sobr[anie] soch[inenii]**, vol. 5, Moscow,
- Bartold V.V., (1964), **Oчерк istorii Semirec ja. In: Socinenija.** Vol. II, Part 1. Moscow,
- Bashakov N.A., (1960), **Tiurkskie iazyki**, Moscow,
- Bochagov A.K., (1932), **Milli Firka: national' naia kontrrevoliutsiia v Krymu (1917-1920)**, oчерk, Simferopol,
- Gabdrakhmanova G.F., (2004), "Rol' migratsii v preobrazovanii etnicheskoi struktury Tatarstana," **Sotsiologicheskie issledovaniia**,
- Graney Katherine E., (1998), "The Volga Tatars: Diasporas and the Politics of Federalism," in C. King and N. J. Melvin, eds. **Nations Abroad: Diaspora Politics and International Relations in the Former Soviet Union**, Boulder, Westview,
- <http://babur.org/turkha%20wa%20turkistan.html>
- <http://encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=3004>
- <http://encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=3005>
- http://kcn.ru/tat_en/politics/dfa/diaspor/diaspor.htm
- http://tatar.ru/?dnsid=f886cfb7c3fbe6d2e34531d0fdbafbd6&node_id=1282
- Iskhakov D.M., (1979), "Teptiari: Opyt etnostatisticheskogo izucheniia," **Sovetskaia etnografiia**,
- Iskhakov D.M., (1993), **Istoricheskaia demografiia tatarskogo naroda**, Kazan,
- Iskhakov Damir M., (2007), "The Tatar Ethnic Community: The Structure of the Tatar Ethnic Community", in Marjorie Mandelstam Balzer, (ed.), **Tatars, Anthropology & Archeology of Eurasia**, Institute of History, Academy of Sciences of the Republic of Tatarstan, Kazan,
- Khasonov Kh.Kh., (1977), **Formirovanie tatarskoi burzhuaznoi natsii**, Kazan,
- Martin Terry, (2001), **The Affirmative Action Empire: Nations and Notionalism In the Soviet Union, 1923-1939**, Ithaca, Cornell University Press,
- Narody SSSR: kratkii spravochnik, (1958), Moscow/Leningrad,
- Tomilov N.A., (1992), **Etnicheskaja istoriia tiurkoiazychnogo naseleniia Zapadno-Sibirskoi ravniny v kontse XVI-nachale XX v.**, Novosibirsk,

- Rorlich Azade-Ayse, (1987), **The Volga Tatars, A Profile in National Resilience**, Stanford: Hoover Institution Press,
- Shnireman Victor, (1996), **Who Gets the Past? Competition for Ancestors Among Non-Russian Intellectuals in Russia** Washington, DC: Woodrow Wilson Center with Johns Hopkins University Press
- Tatary Srednego Povolzh'ia i Priural'ia, (1967), Moscow,
- Tizengauzen, V. G., (1884), **Sbornik materialov odnosjacihsja k istorii Zolotoj Ordy**. Vol. I., Sanktpetersburg,
- Tumasheva D.G., (1976), "O primenenii lingvisticheskikh I sotsial'nykh kriteriev dialectnogo chleneniia (na material tiurkskikh iazykov)," in **Vsesoiuznaia tiurkologicheskaia konferentsiia 1976**, Alma-Ata,
- Valeev F.T. and N.N. Tamilov, (1996), "Tatary Zapadnoi Sibiri: istoriia I kul'tura," in **Kul'tura narodov Rossii**, Novosibirsk.